

C. 369

Vol. 2

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر کسی که طلاق را در حق زوجه ای بگوید و آن طلاق واقع می شود  
تکلیف طلاق در زیر اشکال است منشاء آن قول فقهاء است بوقوع طلاق اگر رسول الله  
فرمود که ای طلاق و ادبی زنی خود را و او بگوید که بل میزنم کوبید شیخ علی جمالدی زود  
که در روایت و مسند اگر قصد انشاء طلاق کند واقع می شود زیرا که نعم از صیغ انشاء است  
لیکن می تواند بقرار وقوع طلاق خواهد شد و آن واقع شدن باشد یا نه و عند الله  
و قتی حاق می شود و واقع که قصد طلاق بقصد انشاء در حضور عدلین بگوید که  
قابل شدن در و مسند که زوجه بوقوع طلاق بعهده نمی آید و در روایتی که حکم  
بشغف سنان نموده اند و واقع می شود و غیر بعهده عدلین با مکان قطع بری و انشاء  
هم واقع می شود و در آنکه عاجز باشد از تکلم و طلاق گفتگوشا به معنی طلاق واقع می شود  
و در روایتی واقع شدن که گفتگوشا در بر سر زن خود بیدار که بان سرحد می آید  
پوشیده شود پس همان طلاق اوست و این روایت نادر است و واقع می شود  
طلاق بوشستن میوه طلاق از زوجه ای که عاقر باشد بر من و وجه و قادر بر حفظ بود و اگر  
قادر نشد بر نطق و نویسد میوه طلاق را به نسبت وقوع طلاق صحیح است و بعضی  
گفته اند که اگر زوج غایب باشد از زوجه و بگوید هم با منی او میوه طلاق را  
بهمان واقع می شود و این قول مستند نیست و اگر بزوج خود بگوید که اینست حلیت  
او بریه یعنی تو خلاصی یا بگوید که حلیت علی غایب یک معنی را بیان نمی کند و آن است  
و این جمله کتابه است از نیکو بهر جا نمی آید که طلق شو باطل خود را جدا  
از من یا حرامی بر من یا بیکانه یا مقطوعی از من یا حرامی بر من این عبارت مجزیه  
خواه بان قصد طلاق کند یا نکند و اگر بگوید بزوج خود که عاقر بود باین لفظ قصد  
تلقیح طلاق کند بعضی فقهاء گفته اند که طلاق می شود که طلاق واقع می شود و آن  
علی و حمزه بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اکثر فقهاء گفته اند  
که واقع می شود و آن است و اگر بزوج خود بگوید خود را و از اعتبار عاقرت

و این عبارت قسمی است که پس از آن اختیار کند یا خاموش  
پس بدانی واقع میشود و اگر اختیار مفارقت کند فی الحال یعنی همانوقت که گفت  
واقع میشود بطلاق باین که در عده رجوع مان رن نتواند کرد و بعضی دیگر میگویند  
که طلاق رجعی واقع میشود که پیش از انقضای عده باند رجوع مان رجعی و اگر پیش از  
مدون باشد بعد از عقد طلاق و مذهب ثالث این است که اصلا باین عبارت هیچ طلاق  
واقع نمیشود و برین قولند اکثر فقها و اگر بگوید بزوج که ای طلاق و او میگوید  
زوج خود را و او بگوید نعم واقع میشود طلاق یعنی بقول اکثر فقها چنانچه مذکور شد  
و اگر بگوید با من مفارقت کردی یا واکدا نشستی یا قطع کردی و او بگوید علی غری  
و شرط است که در صیغه طلاق که مجرب باشد از شرط و صفت موافق قول است  
که مطلع شدیم بر مخالف آن قول و فرق در میان شرط و صفت اینست که شرط  
فعلی و وقوع میباشد مانند این که بگوید آن ضرب برید عمر و امانت طایفی و صفت  
شعنی و وقوع میباشد مانند اینکه بگوید او را بار یوم الجمعة فانت کنایه یعنی برگاه و محرم  
یا بعد از طلوع و برآمدن روز جمعه البته متحقق التو حیت و اگر تعبیر کنند طلاق  
طریق ندن را بعد طلاق یا بسته یا بطریق که بگوید است طایق طلقین یا طلق  
طایق بعضی فقها گفته اند که طلاق باطل میشود و بر آنکه دو طلاق مدش با یکدیگر  
واقع میشود و بعضی دیگر میگویند که بصیغه است طایق یک طلاق واقع میشود  
و غیریک کرده بطلاق و گفته نمیشود و این مشهور تر است از دو جواب است  
آخرین باین آمده و اگر طلاق و بدو مخالف مذهب بود و معتقد و وقوع سه طلاق  
یک عبارت باشد بر سه طلاق لازم میشود و بر او مقتضای تنوعی که دارد  
ترجمه علیه السلام و اگر بگوید که است طایق لایسته یعنی نور طلوع بطلاق  
چون است این طلاق در صورتیکه این در طایق غیر شرافعت باشد چه شرط طلاق  
با نیست و همچنین آن که بگوید که است طایق لایسته یعنی نور طلوع بطلاق

در این باب از شرط است طلاق و تاتیر و غیره و غیره و غیره و اگر بگویم  
که طلاق مشروط به چیزی خواهد بود و اگر طلاق با چیزی طلاق ناماست که واقع میشود  
و اگر طلاق با چیزی طلاق نیست که صحیح است معنی و زوج میخورد و است نفیر و اگر بگویم  
که طلاق با چیزی طلاق است آن گاه طلاق ایضا ملک یعنی  
مطلقه درین ساعت اگر طلاق واقع شود بهوشی رجوع اندر فرمود و طلاق میشود  
در هر از مطلق ساخته طلاق را بر شرط و این کلام حق است و در مورد طلاق و در  
را علم باشد با حوالی زن که خالی از حیض و نفاس و غیره است طلاق است  
با زن و اگر عالم باشد با حوالی زن که شرایط طلاق را مستمع است بر شرط و اگر  
مشا بر باشد بر چند شرط بود یا نه یعنی که گو یا گفته است که طلاق و نیست  
که مستمع شرایط طلاق پس معین بشرط نیست و اگر او درست کند یا این است  
آن شوم و مخفی باشد و بعد از طلاق که قبل ازین شرط کرده که مطلق نیست بنا  
غیر این معنی است که درین جا گفته که مشا بر نیست است زیرا که آن امر نیست که  
الامام افضل تحقیق باشد و تحقیق آن معنی باشد عاده مثلا طبع الشمس و دخول جمعه  
که در حکام طلاق تحقیق نباشد و اینها مطلق ساز و طلاق را و در بیجا و نیست  
معنی است که تحقیق وقوع باشد و در حکام طلاق و عالم باشد طلاق و وقوع این  
و چنین و معنی مانع و وقوع طلاق نیست و اگر بگوید که است طلاق اعدا طلاق  
اذا کلمه یعنی تو مطلقه و طلاق درست ترین طلاقها و کاملترین آنها با طلاقها  
مستقیم است طلاق و این ضمیمه تا آخر هر می غیر ساند یعنی در صورتیکه را و بهین و غیر  
طریق خاص باشد و بگوید که بگوید که است طلاق اعدا طلاق معنی تو مطلقه  
طلاق فلهی که مگر را بگوید یا و یا را و اگر بگوید است طلاق فلهی زنید یعنی طلاق  
و او و شد برای بر مای طلاق پس که معنی است شرط را با بگوید که بر این معنی  
در صورت باطل است و اگر بگوید که طلاق نیست و همچنین اگر بگوید



این و خلعت المهر را که هر یک از اینها را یکی از طرفین بخواهد بطلان  
 بیاورد حق بشرط نمود و اگر بفرغ شود بگوید هیچ نیست زیرا که حقین شریعت  
 این و خلعت المهر را و این دو مورد تحت یک عنوان است بفرق در طلاق  
 که در این مورد و انقضای مهر و در طلاق و در طلاق و در طلاق و در طلاق  
 هیچ نیست زیرا که در طلاق زوج و عیال باشد و اگر بگوید که تو طلاق نیست  
 طلاق یا طلاق یا یکس طلاق واقع نمیشود زیرا که نصف طلاق کرده و اگر بگوید  
 که است طلاق و عیال این بگوید که میخواستم بگویم اندک طاهر قول گفتار  
 این قول المهر و خلعت است و طلاق و حکم بر وقوع طلاق نمیکند و او را بگوید که تو  
 در حق خود و شریک او و اندک و غیره می او و اگر بگوید که دست تو طلاق نیست اما می تو  
 که طلاق و طلاق این و طلاق اگر بگوید که سر تو یا سینه تو یا ر و می تو و طلاق اگر بگوید  
 که طلاق تو یا نصف تو یا و طلاق تو و اگر بگوید که طلاق تو یا یک طلاق یا طلاق  
 یک طلاق یا یک طلاق واقع نمیشود و چه نام خواهد داشت و طلاق یا یک طلاق  
 و نصف ر و اگر بگوید که اگر بگویم یک طلاق واقع میشود اگر بگوید نصف و این  
 منع طلاق او بعد از او و علیها یعنی تو سلفه یا یک طلاق یا بعد از آن  
 یا یک طلاق و بگوید واقع نمیشود و اگر بگوید طلاق یا طلاق که پیش از آن یک طلاق  
 یا بعد از آن یک طلاق خوب خواهد بود و طلاق و چه عدم و طلاق و طلاق  
 صورت مذکور نیست که طلاق و منع و طلاق طلاق کرده و طلاق قصد  
 در آن است که موصوف است به بودن این پیش از طلاق یا بعد از طلاق یا طلاق  
 یا طلاق و موصوفه این صفت است و طلاق نمیشود زیرا که طلاق مطلق است  
 هیچ نیست زیرا که طلاق و در صورتی میشود که در میان و طلاق و طلاق  
 طلاق و طلاق و طلاق واقع میشود و طلاق این باطل و طلاق و طلاق  
 طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق

طلاق

[illegible]



[illegible]

طلاق و اگر بگوید یا بدوین شهادت عدلین واقع میشود و طلاق بر چند  
 که در طلاق مجتهد تمام متحقق باشد و همچنین طلاق واقع میشود و شهادت  
 یک شاهد بر چند عدل باشد و نیز طلاق واقع میشود و شهادت دو فاسق  
 که در محنت از خود بخورند شاهد بر عدالت و از جمله فقها بعضی اقتضای  
 بر اعتبار اسلام و در شادی و قول اول اظهر است و اگر یک شاهد و یک  
 انشاء و طلاق حاضر باشد و بعد از آن شاهد دیگر با نفرا ده میوه انشاء بشود طلاق  
 و اید نشود زیرا که امتناع این در سماع جنیه انشاء شرط تحقیق طلاق است اما اگر شاهد  
 دو شاهد برادر از روج تحقیق طلاق شرط نیست که در یک مجلس سماع و اگر توبه و اگر  
 یک شاهد سماع از او در مقبول میشود و شهادت آنها و هم چنین مقبول نیست شهادت  
 زمان در طلاق نه زمان منقوضه و نه ممتد باشد شهادت مردان و اگر شخصی طلاق بگوید  
 خود را و شاهد بگیرد و بعد از آن شاهد بگیرد و طلاق اول نوشته و طلاق دوم واقع میشود  
 که نقطه کند بلفظ انشاء و در اقسام طلاق محبت و نطق طلاق واقع میشود و طلاق  
 و طلاق سند و مراد بطلاق بدو طلاق است غیر مشروع و طلاق سند بطلاق مشروع است  
 و طلاق بدو سه قسم است یکی طلاق زن حایض در دخول بیا که زوج او حاضر باشد  
 یا غایب بود و انقدر مدت گذشت باشد که از طهر موافقت برآمده باشد همچنین  
 طلاق زنی حایض غایب و دوم طلاق زن در دخول در طهر موافقت بیوم ایضا است  
 طلاق با آنکه در میان طلاقات مذکوره در جمیع ما وزن کند و این هر سه قسم نزد امام  
 باطل است و هر یک از آنها طلاق واقع نمیشود یعنی سوای قسم بیوم که بان یک طلاق  
 نمیشود و چنانچه مذکور شد و طلاق سنت یعنی طلاق مشروع را هم سه قسم است  
 یکی طلاق باین و دوم طلاق رجعی بیوم طلاق حد و طلاق باین طلاق است که بعد  
 از آن زن رجوع تواند کرد و اصل او با قیام باشد و رجوع بتجدید طلاق زانی موقوف است  
 غیر دخول است و زنی که در کسین باین رجوع بود و زنیکه سبق و مدخل جفت فرستد

وزنیکه خلع یا مبارات جاسد باشد شورش و دشمنی که هرگز از آن سر نکند  
که بشود بیند عوض طلاق و معنی خلع و مبارات بعد از آن که هرگز از آن سر نکند  
فصل در مبارات جاز نیست زوج را که رجوع کند یا بدو نیت بدخلع فدیله  
مطلقه باشد طلاق که در میان آنها دو مرتبه رجوع کند و باشد از آن سر نکند  
مخلع است در مرتبه سوم نیت بدخلع بعد از طلاق یا طلاق شود بر شوهر اول و طلاق  
رجعی طلاق نیست که مطلق را جاز نیست که رجوع از آن نکند یا دوم نیت کند  
یا زن بدو نیت بدخلع خواه مراجعت کند یا نکند اما طلاق علی بن ابي طالب  
که زوج طلاق و بدو رجوع را موافق شرایط طلاق که مذکور شد بعد از آن مراجعت  
بازن زن پیش از آن که از عدا بر آید و مجامعت کند با آن و بعد از آن باز طلاق بدو  
در طهر و کبر سواهی طهر موافقت پس با رجوع کند با زن و موافقت کند  
با او پس باز طلاق بدو را در طهر و دیگر که مجموع سه طلاق متحقق شود و نیست  
بزوج اول حرام میشود و وقتیکه شوهر دیگر کند و از وجود او بشود پس اگر شوهر دوم  
موجب قتل کند و بعد از آن از وجود او ایام عدا او منقضی گردد و باز رجوع کند  
او را شوهر اول و بهمان دستور سه طلاق دیگر بدو در مرتبه دوم که استغفار کند  
کند باز حرام میشود بر شوهر اول تا وقتیکه شوهر دیگر نکند پس اگر این شوهر دوم او را بکشد  
و بنکاح و کبر همان شوهر اول باز این زن را بعد از او و بهمان دستور سه طلاق دیگر  
در طلاق هم حرام شود بر شوهر اول میشود که بیع و جبر و طلاق خواهد شد و طلاق  
عدا واقع میشود مگر آنکه شوهر بعد از مراجعت با او مجامعت نکند و اگر پیش از مراجعت  
و بعد از رجوع طلاق بدو هم صحیح است طلاق لیکن طلاق عدا نیست و در طهر  
از شوهر خود سه طلاق حرام میشود بر آن شوهر تا وقتیکه که شوهر دیگر سواهی او بعد  
اول و بر شوهر خواه از زن حلال باشد یا غیره رجوع کند با زن شوهر اول  
و بعد از آن که شوهر دوم را طلاق کند و بعد از آن که شوهر دوم را طلاق کند

و بعد از آن محمل جاری کند یا او و دیگر باره طلاق ببرد و البتة هر طلاق و اگر از  
از آن رجوع نکند یا او پیش از عده و بعد از آن نزد عقد نکاح کند یا او بعد از آن  
باز طلاق ببرد و از طلاق بیوم حرام میشود بر آن شوهر تا وقتی که شوهر بگزیند  
این شوهر را بداند و عده دارد و جایز نیست شوهر اولی را که بعد از نکاح با این زن  
در این زمان پیش از آنکه تقاضای عده شوهر شوهر یا در جمیع موارد باشد بلکه بعد از آن  
نیز بعد از نکاح با او کند حرام میشود بعد از طلاق نیم بر شوهر اولی حرام میشود حتی  
بعد از آنکه او و دوم طلاق و بعد از عده و این بر طرف نخستین محمل سوم را بعد از طلاق  
بیوم تا حکام تزویج و رفع دیگر هستند و هرگاه طلاق بود کسی از آنکه در آن محمل  
احمل باشد و بعد از آن رجوع کند یا از آن جایز نیست که و طلی کند از آن را و بعد از طلی  
دو طلاق و بعد از طلاق دوم طلاق صحیح با وجود محل با جماع و عده و بعضی فقهاء گفته اند  
برای جواز طلاق و دوم عده استقصای سه ماه بعد از طلاق است و طلی و جمعی از  
فقهاء گفته اند که جایز نیست طلاق زن عده طلاق است و مرد از طلاق زن عده  
است و درین مقام آنست که طلاق بعد از آن خود را بشمارد طلاق و بعد از آن اگر  
از زن را تا اینکه با او از عده پس از آن باز نکاح کند یا او بعد از آن از عده و مردانه و از  
طلاق است معنی آنست خواندن طلاق است معنی که سابقا مذکور شد که از طلاق  
است معنی اعم است و جواز است سه ماه بعد از طلاق و بعد از آن غیر طلاق  
و بعد از آن رجوع کند از طلاق پس اگر موافقت کند با آن زن و باز طلاق ببرد و از  
طریق دیگر این طلاق صحیح است با جماع و طلاق صحیح است و اگر طلاق بود و در طلاق  
بیون موافقت در آن پذیرد و اینست یکی از آنکه واقع میشود طلاق دوم  
آنکه دوم آنکه واقع میشود و این صحیح است و بعد از آن باز اگر رجوع کند و طلاق ببرد  
و از آن بیوم و در طلاق حرام میشود از آن بر مطلق این گفته و صحیح است و بعد  
حرام شود و بعضی فقهاء محمل گفته اند که عادت جواز را در وقوع طلاق است

در عیبت عیبت جوار که عدم وقوع طلاق علی و مرا و بطلان است معلوم  
طلاق خفت معنی اجتناب است که مقابل طلاق عدس است یعنی طلاق به عیبت  
و عیبت از آن و عدس با و رجوع کند که بعد از انعقاد عیبت باز ترویج کند و طلاق  
و یکدیگر و مصنف گوید که این حکم است یعنی دعوی بدلیل بر و در وقت  
تحقیق بقیدی از قبیل و نشد بلکه عدایت و نوع و عدم حجة و بطلان است  
از طلاق بدید و بعد از رجوع و پیش از موافقت در طر اول و آن هم در عیبت  
لیکن اولی یعنی عیبت است که طلاق را منقضی بر طهر کند و بعد یک طهر و طلاق بدید  
از تدریج علی و واقع شود و اگر بعد از طلاق و طهر کند جایز نیست بطلاق بدید  
در طهر دیگر اگر زن مطلقه از زمانی باشد که در طلاق آنها استبرأ شرط بود یعنی عیبت  
موقوفه صغیره و اگر طهر طهر باشد چهارم اگر شک کند مطلق در ایقاع طلاق لازم نیست  
او را که طلاق بدید و نکاح باقی خواهد بود شیخ علی رحمه الله فرموده که ظن  
طلاق هم همین حکم دارد که بان نیز طلاق واقع میشود پنجم هرگاه طلاق  
کسی بنفس غایبه خود یا بعد از آن حاضر شود پیش از آن و با او دخول  
پس او حائض طلاق نماید قبول نمیکند و دعوی او را و اگر شرط بیار و میشوند  
شهادت آنها نظر بر آنکه افعال مسلمین و تصرفات آنها محمول بر مشروع شود  
پس گویا خود تکذیب بینه خود نموده و اگر دلیلی بر سر مدعی باشد میشود  
پنجم هرگاه طلاق بدید غایب زن خود را و خواهد حق چهارم و یک بقصد  
یا خواهد زن مطلقه را عقد کند صبر میکند تا نه ماه بگذرد و بعد از آن عیبت  
و عیبت و حائض وضع عمل نیست و اگر مدت حمل نه ماه کامل و بعضی کمتر از آن  
از نظر میکند احیاناً نگذرد که امتداد مدت حمل کیسال هم ممکن است پس  
در عیبت و مدت حمل باید کشید چنانکه معلوم حمل و عدم حمل و چهارم  
جرم عیبت حمل حاصل شود و ایام عدس او سه ماه است بجای سه طهر سه ماه

چه کند که هیچ کجالی وجود ندارد و خروج از عدد محرم بشود و زن چنان  
 با خود مطهر و طاهر باشد و اگر آن غایب باشد که زوجه غایب او طلاق  
 از محل است سه طهر در جای کافیست اگر مستقیم الحیف باشد و الا سه ماه غنیم  
 و بر او ایست و در آن چند مقصد است اول در طلاق مریض است  
 مکرره است مریض را طلاق بدید زوجه خود را و اگر طلاق دهد صحیح است طلاق او  
 نافذ است که زوجه از محل طلاق رجعی بر نیاید باشد مگر زوجیت دارد که شوهر بر  
 او مهر و اگر بعد القضا بیعت غیر و زوج میراث او نمیرسد و در محل طلاق این  
 زوج میراث زوجه میرد و زن میراث مرد میرد و خواه مطلقه یا طلاق رجعی باشد  
 یا طلاق باین نام است که سال بعد از طلاق بشه طلق ایمان مرضی که در آن طلاق داده  
 بید شوهر و از زن شوهر دیگر نگذرد باشد و اگر زوج از آن مرض محبت یافته و زن  
 دیگر فوت شود زوجه مطلقه نگذرد و ارث او نمیشود و رجعت سان سفی شکی  
 مگر آنکه در محل رجعی باشد که حکم زوجیت او باقیست و اگر زوج بگوید که طلاق دائم  
 زوجه خود را در محبت سه طلاق قطعا گفته اند که قبول کرده میشود قول او و ارث  
 و ارث او نمیشود و جه اینست که مجرد قول زوج زوجه محرم الحرام است نمیشود  
 زوج و شوهر محرم میگردد و از میراث زن زیرا که او را مطلقا بر خود نهاده است  
 نه بر خود غیر تا بموت نرسد و اگر نسبت زن بدید زوجه خود را در حالت مرضی  
 و بعد از آن با و عاق کند بطریق که در مجلس مذکور خواهد شد از زن باین میشود  
 که شوهر خود را باین و میراث او نمیرد زیرا که حکم بقای ارث تا یکسال  
 طلاق در این محقق میگردد و ایجاب میشود و ایجاب میشود مذکور در صورت  
 نسبی است که زوج متمم باشد بلکه بقصد احوال میراث او را مطلقه است و  
 بعضی گفته اند که بلی و وجه اینست که تو در وقت طلاق از زن باین  
 و نیست و عدم ثبت ما در آن و علی نیست و از آن سوال طلاق کند از مرد

مرض الموت حکم تورات مذکور دارد باین درین مورد و جهت و سبب است  
شود بر میبرد و همچنین اگر خلع کند و مبارات نماید سال دیگر اگر طلاق دهد  
خود را که کینه دیگری باشد در مرض الموت بطلاق رجعی و بعد از آن ازین  
از او شود پیش از انقضای عتد و زوج میبرد و باین مرض و است و میبرد  
ازین اگر از عتد بر نیامد باشد بعد از عتد اگر زوج طوب شود میراث  
میرد و اگر بر آنکه در بنصورت نیت اعراج از میراث و در وقت طلاق نیت  
چه زوج که کینه باشد میراث زوج با و میرسد و اگر بگوید که میراث او میرد خوب  
خواهد بود زیرا که حکم تورات با انقضای یکسال طلق بطلاق مریض است و نیت  
و در نیت را در آن دخلی نیست باینچه مذکور شد و هر چند کینه در عین طلاق  
صلاحیت استحقاق میراث نداشت و در وقت نطق ارث از او است  
و صلاحیت میراث دارد پس میراث میبرد و اگر مطلقه سازد و آن کینه را  
بطلاق باین باز چنین حکم دارد و بعضی گفته اند که آن کینه میراث میبرد  
زیرا که بنگاه طلاق صلاحیت میراث نداشته و جواب آن معلوم شد  
و همین حکم است و در کتابی که در مرض الموت او را مطلقه سازد و بعد  
مسلمان شود و در هر چه اگر او را کینه درن مطلقه که میت او را طلاق داده بود  
در مرض الموت و ارث افکار کنند و بگوید که طلاق در محنت شد قول قبول  
و ارث است زیرا که بر دو مساویست و اصل عدم ارث است و اگر میت ارث بخونی  
شود سیوم اگر طلاق بدید چهار زن را در مرض الموت و بگوید که چهار زن را  
و باین داخل کند و بعد از آن میبرد و در صورتیکه و در هر چه باشد بخونی که او  
معلوم میشود و علی السویه میان میت زوج و اگر ولد نداشته باشد  
و اگر بیوم میشود علی السویه میان میت زوج و اگر ولد نداشته باشد  
مقتضی دین و در بیان غیر نیست که سبب اینها بخونی که بجهت طلاق میبرد





تمام در بر ملافت موجب عمل باشد یعنی غیبت به هر سبب که خواهد کرد مکمل است  
 برگاه شرایط تحلیل حاصل شود و در روایتی واقع شد که عمل غیبت در هر  
 قولی کند او را شور و دهم و از آنجا که طلال میشود بر غیر اولی زن که از  
 جماع از زوج و زوج مستحق شد و از آنجا که شرط نکاح نیست و اگر تزویج کند  
 و بعد از آن مرتد شود و عملی کند از زن را در ایام ارث و طلال میشود بر شور اولی  
 زیرا که عقد نکاح منقضی شد بسبب بر و پس عملی نکاح نشد و اگر نکند زانی  
 و زوجه او را نکند که تزویج به طلال کرده و از زوجه شده است و عدلی هم تمام نمود  
 و در آن زمان گفتن باشد تحقق آن بعضی فقهاء اند قبول میکنند قول از آنجا  
 که بعضی شرایط تحلیل که نیست معلوم میشود که بقول زن مانند قول و در  
 واقع شد که اگر از زن معتد باشد قبول قول او حرام است که یک شیخ علی رحمدانی  
 که معتقد است که قول زن درین مسأله مقبول نیست و شرط نیست که نقد باشد  
 و همچنین مقبول میشود قول زن شوهر دارد و مردن زوج او و طلال شد از  
 و لیکن احوط اشتراط عدم اتهام بکذب است و دهم هرگاه طلال غلوت شد  
 با زن مطلقه و او را نکند از زن که جماع در قبل نموده پس اگر قصدین کند  
 قول او را حلال میشود از زن برای شوهر و قول او را نکند بکذب او کند بعضی  
 که زوج او عملی کمالی غالب خود کند خواه گمان غالب صدق و یا باشد یا  
 زن و اگر بگویم که عمل بقول زن کند مطلقا بهتر است زیرا که اقامت بهتر  
 اثبات متعدد است سوم هرگاه و عملی کند زن را پس بر و غیر حرام مانده  
 در احرام یا در صوم واجب و علی غایب بعد از آنکه گفته اند که بعضی و عملی طلال  
 میشود از زن برای مطلق زیرا که این و عملی منتهی حد نیست پس معتد است  
 و بعضی دیگر بگویند که طلال بکشد زیرا که تحقق شد جماع حدیثی و نکاح صحیح  
 بود و بر طلال حد نیست پس بعد از طلاق عملی حد نیست و جماع معتد است بکذب

مجامعت

۱  
فرض مطلق رجوع کردم باز بسوی تو یا بطریق فعل باشد این که و علی کند اگر چه  
مطلقه را یا لامه قشویست کند با او این رجعت است و قضا نیست حاجت  
و علی و لامه بسوی تقدیم رجعت بلکه همین است رجعت زوجه مطلقه را که  
در طلاق رجعی رجعت باقیست تا انقضای عدل و اگر انکار طلاق کند این  
رجعت مستند به طلاق زیرا که انکار متضمن قبول رجعت است و واجبست  
که شهادت دهد برای رجوع مگر مستحبست و اگر بگوید را چنگ از شهادت او آن  
یعنی رجوع کردم بسوی تو هرگاه تو خواهی یا اگر خواهی واقع میشود و رجعت خبر  
ازین بگوید که من خود گفتم و درین مسند تردیدست بر این بگوید زوجه نیست که  
رجوع اعاده نکاح است پس قبول تعلیق بشرط میکند مانند نکاح پس منع  
و اصل صحت است و حدیث اللهم منید عند شرو طهره عام  
پس واقع میشود و اگر طلاق بدید زن خود را طلاق رجعی و بعد از این مرد  
مطلقه و رجعت کند با او و ایام ارتداد و جمیع نیست رجوع چنانچه جمیع است  
نکاح مرتده ابتدا و در آن تردیدست زیرا که مطلقه رجعی زوجه است و  
ابتدای نکاح چنانچه او اگر مسلمان شود زوجه بعد از ارتداد او است و رجوع  
با او اگر خواهد و اگر نخواهد باشد زوجه و میده بطریق است مانند پس طلاق  
آن و میده را طلاق رجعی و بعد از آن رجوع کند با او پیش از انقضای عدل  
فوق گفته اند که جایز نیست رجوع زیرا که رجعت در حکم نکاح متاخر است  
که باقیست بر نیست و وجه اینست که جایزست زیرا که مطلقه رجعی  
از رجعت قضا نیست باینی عدل پس عذر متاخر نباشد بلکه استقامت رجعت  
سابق است و اگر شخصی طلاق بدید زوجه خود را و بعد از آن رجوع کند مطلقه  
انکار رجوع سابق نماید و او عا کند که طلاق غیر مذکور بر واقع شده و بعد از  
در رجوع هم غیر سابق را و زوجه او عا می تحقیق و دخل کند قول قول رجعت

باطل است و نیز اگر چه اصل است که عدم دخول باشد و رجعت مطلق است  
 باشد که دلالت کند بر رجعت و بعضی فقها گفته اند که رجعت بر مطلق است  
 که رجعت تحقق میشود و این قول شاذ است و هرگاه او عاقل باشد که  
 در حال مستفیض باشد بجز همانند احتمال مندرج در استثنای باشد و اگر کند  
 قول قول زوج است باقیم او و اگر او عاقل باشد که عاقل مستفیض باشد و اگر  
 قبول کرده میشود قول قول زوج است زیرا که این نزاع را جمیع برهان اطلاق  
 مطلق میشود که قول زوج است و همچنین اگر زوج ادعای انقضای عهد کند  
 قول قول زوج است زیرا که اصل بقای زوجیت است و اثبات انقضای  
 عهد زوج لازم شود و اگر زن طاهر باشد و ادعای انقضای عهد و وضع  
 قبول میکند قول او را و تکلیف نمیکند او را که ولدا حاضر کند و اگر ادعای  
 زن مندرج انکار نماید بعد از آن حاضر کند زن بجز از زوج انکار ولادت آن  
 در از زن کند قول قول زوج است زیرا که حکمت اقامت مینه بر ولادت  
 و بر کفایت زن ادعای انقضای عهد کند و زوج او عاقل کند که در ایام زوجیت خود  
 قول قول زوج است زیرا که اصل صحت رجعت و اگر عوی کند که زوج  
 که رجعت کرده زوج مطلقه خود را که نیز زوج نیست در ایام عهد و آن زن که  
 معتدق نمیکند و اطلاق آن نیز منکوحه انکار کند و او عاقل کند که رجعت در زوجیت  
 در قول قول زوج است و بعضی گفته اند که تکلیف قیام بر زوج غیر برادر است  
 که طلق زن و شوهر دارد و ادعای زوجیت بکانه بسته و بین و در این سلسله  
 شده و بسته به هم نموده و وجه نزدانیت که استقامت و حلی است که طلاق آن  
 آمده بود و بکاه طلاق و طبع شد حق مطلق بود که گفت رجعت الی این  
 پس رجعت و رجعت میشود و رجعت در رجعت و رجعت در رجعت و رجعت  
 که نمیکند شوند بکاه و بی مباح و استقامت اصولی که اگر چه رجعت است

بدو مطلقه  
 بن عذر رجعت  
 مطلقه شد  
 رجعت قول  
 ج ۳

[illegible]

برسید

که گفتند پس این را و بگوید مصداق را و بگوید که این سخن خیر است  
نعم تمام و قصد کند تمام حواشی ششتر مرغ برای خلاصی از زور کلاه  
و چنین اگر قسم بخورد که ما احد جلا و لا ثورا و لا اخر این گرفته شتر و نه گاو  
و قصد کند بکل کتاب را و بخورد قطعه بزرگ است و بپوشد بطن حاشا  
نیش و بعضی قسم بر او نمی افتد حاصل کلام اینست که در هر قسم مصداق  
الفاظ شتر که در قصد معانی غیر مقصوده مدعی خواه انعامی حقیقه باشد یا عاری  
خلاصی از کشت حاصل میشود و در کلام فروخت و آدمی بکشد بهر آید و بکشد  
مساکله در هر نقل نموده از بعضی سلف صالحین که در هر قسم شتر است  
و از مصلحه فریاد میکند و مصلح خود را در بر آمدن فردا و بعد است که خود را  
ایکست که در زمین دایره بکشد و انگشت خود را بر آن دایره بگذارد و جواب بگوید  
و در هر قسمت نفی عن الکذب و اگر هست گفت شصت و یکم را بد زوی و هم  
مخبر و شصت یکم را راست است بنویسم و حال آنکه در این وقت صدق و کذب  
او معلوم نباشد و به صورت طریق خلاصی از قسم است که بگوید سرفراست  
و عطف الا نافی بگوید و در قصد مقصود و معنی چنین میشود که در زود بی نذر  
و یکی از این در کلام البته صدق بود و اگر قسم بخورد که جز در مقدار دانه یا گرد  
بدون شکستن آن و ششون دانه تا پس طریق خروج از کذب است که سخن کند  
که چه مقدار دانه در چنان دانه ای گفتی هست که در آن چنانچه آن عدد در کتب  
و این عدد بعد از آن عدد و یکم بفراید و وقتی معلوم شود که چقدره از آن بخش  
خدا باشد ششون تا یکم از او و عدد دانه در آن وقت در آنجا بود اجماع دارد  
پس بگوید و عدد و یکم و عدد و یکم و عدد و یکم علی بن ابی طالب  
که در این حدیث باشد با بعضی لیکن این حدیث درین وقت از خبر و حدیث  
مستند است که در قسم قصد چنین کند چنانکه در هر قسم که در هر قسم

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

17-00000

حسنى

[illegible][illegible]

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۴  
شماره ۱۳۰۴

و امام لازم  
خواهند داشت  
علوم و حیات او



[illegible]

[illegible]



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين

19

[illegible]

۶۰۰

تۈزۈلۈش



[illegible]



[illegible]

روزنامه



[illegible]

五

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

کما یندر این کتاب مذکور است در مقابل سه طلاق سحر کرده بود و چون فسخ  
 شد طلاق با برکت طلاق علی العیبه نیست کند و درین مستند است  
 زیرا که تمام سبب را در مقابل مستند تمام طلاق خود من حیث المجموع و مقابل  
 مجموع به جمیع مقتضای تقسیم اجزا نمیکند و اگر چنین بود باطل و بیکی طلاق با سببی  
 که طلاق در همه باشد و اگر یکی مانده باشد که بان سه طلاق واقع شود گوید  
 زن زوجه را که به خواسته طلاق در بدل یکبار پس طلاق او را یک طلاق میزند  
 و اگر نه ثلث یکبار و بعضی گفته اند تمام یکبار اگر دانا باشد و بعد با اکثر طلاق  
 با و واقع شد و یکی باقی ماند که مجموع سه طلاق میشود بان طلاق و بیکی طلاق  
 که طلاق باشد درین کلام اشکال نیست و بعد اشکال از مساله سابق معلوم شد  
 که بمقتضای مجموع به مجموع اقتضای تقسیم اجزا را نمیکند پس اگر گوید زوجه  
 زوجه که طلاق بده و یک طلاق و زوجه را برسد یکبار و اگر گوید طلاق  
 یکبار طلاق در بدل یکبار پس گوید آنست طالوق طالوق طالوق  
 تو مطلقه پس مطلقه پس مطلقه میشود بطالوق اول و باقی لغو است پس  
 هر که یکبار در مقابل طلاق اول بوده یکبار مال المهرست و طلاق بان میشود  
 که رجعت ندارد و اگر گوید که یکبار در مقابل طلاق دوم است طلاق اول بطلان  
 برادر که در بدل فدی نیست که رجوع جائز نباشد و دوم باطل و فدی هم باطل و اگر گوید  
 هر که یکبار در مقابل طلاق نای خواهم شیخ فرمود که واقع میشود طلاق اول و  
 لغو است فدا و درین اشکال نیست زیرا که اولیهاست که طلاق کرده و عوض  
 یکبار و لو خمس او را بعل آورده پس ثلث عوض را بگیرد خمس بکاهه گوید  
 چنانچه وجه که طلاق بده زوجه را و نوبری الذمه شوی از مهر او پس طلاق بده  
 از این جهت طلاق رجعی لازم میشود و برین ابایی هر دو را و هم ضامی است  
 و اگر بود و هم هر یک را و یکبار کند زوجه کسی که طلاق در مقابل یکبار

یکبار  
 زیر آردان

سحر

در بدایه  
 طلاق سحر  
 سه طلاق  
 مرد و رجعت  
 میشود یک طلاق

سحر

ہندوستان رولز



[illegible]



[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و در حقیقت که او را باطلی است و آن کوزه چهار دره احکام شده است و در اول و ظاهر بود  
 بعد از فراغ یک زبانه که در ایام کربیه من اینانی است و به جهت کثرت منی قبیح ساخته و بعضی گفته  
 اند که معانی و کوزه که بعد از آن حکم میشود و در صورتی که در وقت حیض و کفار و تلفات  
 کفار و کفار که از او آمده و بعد از این و استنباط منی خرامش و طبعی کند کفار و بعد از آن و بعضی  
 نیست که کفار و شتر قنیش و بر کفار کند که باید البته به بد بلکه منی و جوب کفار و در ظاهر  
 است که بدون آن و طبعی میشود و اگر پیش از کفار و طبعی کند و کفار و بعد از این و  
 یکی کفار و رجوع بدون کفار و دویم کفار و طبعی و اگر کفر و طبعی کند کفار هم کفر شود و  
 هرگاه که کفار و رجوع کفار کند و زوجه خود را بعد از طهار بطلاق رجعی و بعد از آن رجوع  
 کند حلال میشود و اگر رجوع در غده بدون کفار و اگر بیرون از غده و بعد از آن رجوع  
 بعد از کفار نکاح کند و طبعی نماید کفار و ساقط میشود و همچنین اگر مطلقه کند و در اطلاق باین و باز  
 ترجیح کند با او در علاء و طبعی کند و همچنین اگر بر دو سیرند یا یکی از دو سیر و یا هر دو سیرند و هر دو  
 سیر یا یکی از آنها احکام طهار ساقط میشود و چهارم اگر مظهر کند باز و چه که کثیر و یکی باشد  
 و بعد از آن بخود آن زوجه را از مالکش عقد نکاح باطل میشود زیرا که عقد و ملک منسختی  
 و بعد از آن اگر بملکت و طبعی آن زوجه کند کفار و بر او نیست و اگر بخود آن کثیر را و یکی  
 شود هر دو منسختی فسخ نکاح آن کثیر کند حکم طهار ساقط میشود و بعد از آن اگر شوهر  
 او را بکسر کند بعد از آن کفار و ندارد و بجم اگر بکوبد بزنی خود که تو بر من مانند شتر بود  
 طبعی ملکند و خواهد پس نزد بکوبد که خواستم واقع میشود و طهار بقول جمعی که قایلند بخوار  
 تخلف طهار بر شرط و اگر بکوبد که انشاء الله تعالی خواهد طهار واقع نمیشود و هر چه گوید  
 نیست الا من نیست که چه باشد و معتمد طهار فعل حرام است و نیست نزد ما تعلق  
 بر او نمیکرد و تحقق شرط محرم است پس طهار واقع نمیشود مگر آنکه انشاء الله بقصد تمیز و  
 بکوبد و منی شرط قصد کند که دیگر طهار واقع نمیشود و اگر طهار کند با جهار  
 یک نقطه و اگر بکوبد که طهار بر یک کفار و بعد از آن و اگر طهار کند باین

[illegible]

لیکن نمیدانم چه مقدار روز و یا زیاده که طلاق کاذب در حق است  
 کفارات آن هم هر کتابی که بخواند و در تمام کفارات و دیگر بیان میشود و آن مفسر است  
 بخلاف کسی که مرتبه دوم غیر از یکم هر کس از مرتبه دوم و مجزیه چهار مرتبه است  
 کفاره است کفاره طهارت و کفاره قتل خطا و هر که ام از این دو و حبس است و غیره  
 آزاد کردن مجزیه و اگر عاجز از این پس روز و بکیر و دو ماه یا بی و اگر از این هم عاجز  
 شود و شصت مسکین یا اطعام و کفاره و طهارت و کفاره قتل خطا و هر که از این دو و حبس است  
 و کتاب اطعام و مسکین است و اگر عاجز از این پس روز و بی و در بی روز و بکیر و دو کفاره مجزیه  
 بر کسی که افطار کند در روز ماه رمضان یکی از اسباب موجب کفاره باشد از این  
 سوم و کفاره هر که افطار کند در روزی که صوم از روز بگذرد یا واجب شده باشد  
 علی شهادت این و بر روایت دوم که غیر از شهر است است کفاره خلف نذر صوم کفاره  
 قسم است که مذکور خواهد شد و همچنین کفاره خلف عهد و خلف نذر علی و دو و هر  
 که نذر بخورد همیشه عنق رقبه یا صیام دو ماه یا در بی یا اطعام شصت مسکین علی الاطلاق  
 کفاره هر که از مرتبه و مجزیه کفاره قسم است و آن عنق رقبه است یا اطعام و مسکین یا  
 پوشاک از این اسباب اگر عاجز از همه روز و روز و بکیر و دو کفاره جمع کفاره قتل صوم است  
 خدا بطلد آن عنق رقبه و صوم شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین است غنیمه  
 و بر بیان کفارات که مختلف فیه چهل احکام است و آن هفت کفاره است و هر که قسم بخورد  
 به چیزی از خدا یا به چیزی از سیر علی الله عجله و الا و سلم یا یکی از این حصصین  
 علیه السلام شیخ محمد بن رضی الله عنه بر او از روز و بکیر و دو کفاره طهارت  
 و اگر عاجز از این پس کفاره قسم و بعضی فضا الکفه آنکه که کفاره کار میشود و کفاره نذر و آن  
 شبه است و اختلاف کرده اند در آن که به چیزی یا بطریق مذکور که موجب کفاره  
 است شرط مخالفت قسم یا به نحو و بلفظ الفاظ مذکور کفاره علامه میشود و بعضی قائلند  
 به این که کفاره بخورد و یا به چیزی دیگر واجب میباشد و در صورت

[illegible]

[illegible]



کتاب در بیان اسرار طب و معانی دقایق  
در بیان اسرار طب و معانی دقایق  
در بیان اسرار طب و معانی دقایق

در اسلام است بجز این که با کفر و کفران و طعن هم حکم مسلمان داده و هر کس که مسلمان  
بوده مسلمان با حقیر می باشد صاحب چند و در وقت ولادت این طفل خود و بیشتر کار  
باشند و در این وقت که در قتل نفس مجری نیست مگر بیهوشی کامل یا بی هوشی  
قلبی است که در حدیث منتهی است و کفایت میکند آنکه کفار از او کردن عملی که  
در شکال او بود و هر چه بود و در او درش مسلمان باشند و هر چند آن عمل هم حکم مسلمان باشد  
و هرگاه آن عمل شود و در عالمی که کتب باشند و در او درش کار باشند و او با کفار  
اشاء مسلمان شود و حکم با اسلام او میکنند و در کفار و مجوس است لازم نیست که مسلمان  
مسلمان تار که زیاده کفایت میکند و در مسلمانان اقرار بشود و بنی شهادت بر حق است  
خدا تعالی در رسالت پیغمبر علی را غایب و در آنکه در شهادت است که بزرگوار باشد از او این کیسوی  
اسلام حکم نمیتوان کرد و با سلام طفلی که از کفار بگریزید یا بخند او را مسلمانان خواه پدر  
و مادر یا قریب و راه باشند یا نه باشند و لکن مسلمان شود و طفل مراهن یعنی نزدیک بجد  
بجای رسیده حکم میکنند با اسلام او علی تزد و یا ناجدا باید کرد و او را از پدر و مادرش معنی  
فقط گفتند که بی از حقه مخالفت و از آنکه بزرگوارند او را پدر و مادرش از عتق اسلام  
بر چند حکم کار باشند و صف و بی سلامتی از عیوب پس مجری نیست و در کفار و بنده کفر  
و مجری صاحب خرد و نه مقعد یعنی زمین گیر که قادر بر ایستادن و راه رفتن نباشد  
و نه چاره که او را مشکوک کرده باشند مولای او یعنی که شش بریده باشد یا بی و مانند  
آن نیز که از آنکه خنده است بر زمین سبها و اگر سوای آن عیبی داشته باشد مانند  
اینکه که یک انگشت بیاید شش یا یک یا قطع بود مجریست عشق آن در کفار و و اگر  
بریده شود هر دو پای او مجری نیست زیرا که او مقعد است و مجریست از او کردن بند  
که ولد آن باشد و مجری مجری نمیدانند زیرا که بیشتر حکم علیه بفرشته با قاضیست از  
مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است  
و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است و مستقیم است

و اما در تقصیر کند اقای و این تو بر او هیچ و در بعضی از اینها  
 حق و در بعضی از اینها نیست و شیخ علی رحمه الله فرموده که چنین حق است زیرا که حق  
 در بعضی از اینها نیست از او کردن بنده سلاطین و برگاه از مال و  
 بر سر او ادا کرده باشد زیرا که بعد از آن از او ستمه پس بعد از آن از او ستمه و دیگر  
 از اینها حق چیزی از مال و کتاب او نموده باشد یا ستمه یا ستمه باشد که هر  
 یکی از اینها است و اما هر کس که باشد هیچ جز از او نشود و تمام ادا کند و کتاب  
 که در حق نیست از کفار و و شاید که با اعتبار نقصان و رق سبب حق کتاب است  
 و ظاهر کلام شیخ در کتاب نهایی است که جز نیست و شاید که چنین است زیرا که حق  
 متعلق و ثابت است و کافی است از او کردن بنده که بجهت هر یک معلوم نباشد که در  
 و همچنین مجری است از او کردن ام و دل زیرا که رقیب او ثابت است و اگر از او کند و نسبت  
 غلام خود را که شریک باشد در میان احد شریک دیگر کفایت نمیکند این حق از کفار  
 زیرا که این را از او کردن بنده نمیکند و اگر از او کند حصه خود را از عبد شریک جایی  
 متعلق و در حصه او پس اگر این از او کردن قصد کفار کند و مللوار باشد جز نیست اگر قائلیم  
 بلکه از او کردن حصه خود متعلق سرب نمیکند و حصه شریک هم و تمام از او ستمه اگر قائل  
 شویم بلکه از او کردن حصه خود متعلق سرب نمیکند و حصه شریک هم و تمام از او ستمه اگر قائل  
 ادای قیمت آن حصه پس و فیکه از این قیمت مذکور کند از کفار و محبوب میشود و این نسبت  
 گفته اند که جز نیست زیرا که متعلق رقبه خود و در آن تردد است زیرا که همه شریک است از او کردن  
 حصه خود از او نشده بلکه در آن وقت طایفه بر رقیب بود و متعلق تمام رقبه نشد و این را از آن  
 حصه دیگر سبب ای قیمت از او شده نه در بدل کفار پس محبوب نباشد و اگر قائلیم  
 نباشد و از او کند حصه خود را از عبد شریک در بدل کفار هیچ است از ادای حصه  
 و کفایت نمیکند که حصه خود از آن مال و در خود و دیگر حصه شریک  
 تمام عدل از او نشود و اگر قائلیم که اگر شریک خود

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

که در حکم شرعی از علم یا بیگانه که برای این کار متکلف باشد و اگر این شرط  
شود بر بیگانه که در پیش کی از طاعت او و نماز او ایستاده باشد و این شرط نیز در حکم  
ایمانی ثابت میشود و بعضی حکم او که حکم نه است و بعضی گفته اند که برای طاعت و نماز  
این حکم ضروری است و الا ثابت نمیشود و این خلاف در جمیع احکام حکم است که در صحت این  
مقرر میشود و در هر نزدیکی که باشد بهتر که در نماز و طاعت و در جمیع محله و در طاعت علم  
باشد و محال حضور امام چه در پیش غیر مجتهد جایز نیست و همان و این در صورتیست که  
لسان تحکیم جایز باشد و بفتح فخر الدین از علمای امامیه جایز نمیدانند و تحکیم را بعد از طاعت  
نماز که در امور است که مخصوص متخاصمین باشد و دیگر جایز است و این متخاصمین تعلق دارند  
باشد و در همان بعضی احکام است تعلق بغير متخاصمین دارد مانند نفی و لکنه تعلق  
و اندکس محتاج با ماسر ایام امام باشد و در حضور امام و در غیبت امام ماسر عام که  
مجتهد جامع الشرایط شرعی باشد حکم حکم شرع دارد و در جمیع امور و در صورتی که لسان  
یک شاهد بگوید و مرد و میتیالی با چهار مرتبه که او رست گفته و آنکه آن زن زنا کرده است  
و بعد از آن بگوید که گفتم خدا با او بر او و اگر اندر دفع کو بیان باشد و بعد از آن بگوید  
بهر خدا استغالی را شاهد بگوید و در آنکه نوح از دفع کو یانت و رست زن بزنو بعد از آن  
بگوید غیب خدا با او بر آن زن که اگر شوهرش اندکست کو بیان باشد و درین و هوی و لسان  
مشتمل است بر بعضی از امور و اجبه و بعضی مستحسب امور و اجبه تلفظ نیست بر و حقی  
که گفته شد و مرد ایستاده باشد در وقت تلفظ و همچنین در نیم و بعضی گفته اند که هر دو  
ایستاده باشند یکجا پیش روی حاکم و البته اگر مرد تلفظ بر مرتبه که گوید بعد از آن زن بگوید  
و چنین کند آن زن را بر بگوید که احوال زن دیگر گفته باشد مانند اینکه نام او را و نام پدر  
او را و گوید با صفت آن زن را بگوید بقیس که نماز شود و این زن و این صفات از زبان  
او بگوید تلفظ تلفظ علی باشد بر مرتبه بر قدرت بر درین و بگوید است تلفظ غیر علی هم بگوید  
خارج از این باشد هرگاه بغير لفظ علی بگوید و حاکم و اما این گفت نباشد و بگوید که



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



چنین سخن میگوید که در هیچ بیعتی که در میان ما و شماست  
بسته بر این نیست که اگر شما را از این بیعت برکنار  
تجارت کنید من بعد از آنکه از شما جدا شوم و بیعتی که  
تک و اگر چند من را بمنزله قسم بدارم که من را از این بیعت  
خارج نکند و این است حرمان غلبت او آن غلبت حق و انبیا که  
کبریا چنین کاری کنی چنانچه بگویند پس کوفلان کار کنم من و واقع میشود و  
فصل است از این من و در هر یک که در عبارت قسم ما من حق و عبادت تعلیم  
به شرط یکی است در عقد اتفاق از او در خط و در این بیعت با عباد قصد کالای من و کار  
از او کند غلام ملک طفل صغیر خود را بعد از آنکه او را ولایت برای خود ببرد کند  
خود میباید و اگر کند بدو آن غریبی یا ولد بالغ برسد میباید مع نیست و اگر  
بشرط کند در صغیر من یا غلام شرطی یا من خدمت منین مدت لازم میشود و یا با  
شرط و اگر بشرط کند که اگر آن خدمت من بجا نیاورد مثلاً از او یا غلام خود کرد و او بر سر  
بسیار بودی بندگی اگر مخالفت شرط نماید یا عباد من بشرط و منی کند از کف من یا ملک  
من که بشرط شده باشد حال از او بی در بندگی و از این بیعت نیست و اگر بگوید مدت خدمت  
که بشرط کرده بود و در صغیر من و آن غلام یا من بیعت کرد بخت با بند و یا از آن  
پیدا شود یا از خود میشود و در بندگی و یا میرسد و در هر یک که با ما باشد اگر تا وقت  
نرسد بلند طلب اجرة الفل مدت بعضی خدا گفتند که هر چند در وجه نیست که لازم  
میشود و کاری از منی او را که تغییر میدهد یعنی بطلن کرد و از منی تا بر غیبت خود  
بگذرد یا ای ایوانه نماید هر کدام بگذرد و در بندگی و منی بطلن و از بندگی سخت است  
که او را از او کند و منی او را کرد و منی بطلن و از بندگی سخت است که او را کند و  
بگذرد و از این است که هر که از او است که او را کند و از این است که هر که از او است که او را کند  
و از این است که هر که از او است که او را کند و از این است که هر که از او است که او را کند

[illegible]

برای کردن این بجهت سادی ملایم و اگر نفلت نیست باشد  
سه صد سادی الحد و سادی العیت بر حق باشد نفلت ان سیکانی را ای  
قیمت و اعتبار نیکند عدد و امثالش نیست که مجموع پنج غلام باشد  
غلام چهار صد بود هر کدام دو صد و قیمت سه غلام دو صد پس دو غلام یک صد  
نوشته و سه غلام را در یک و هر سه رفعت را مستور نگه دارد و از آنها برآورد  
انگهی برآورد و اخراج یک تنه کافیت و اگر به قیمت برآورد و در وقت  
برآورد و در صورت نفلت با اعتبار قیمت از او شود هر چند نفلت عادی نباشد  
و در آن ترد است زیرا که مروری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شده که چنین  
و آنچه نفلت بعد و اخراج فرموده اند و این قولی هر چند مطابقت با بقایه نفی  
نفلت انکار نماید و خلاف مرویات و اگر متذکر باشد براری با حقن بعد و نفلت  
در حق این بقره نفلت یک یک بر حریت تا و قینکه بعد نفلت برسد با اعتبار قیمت و اگر  
چیزی که از نفلت باشد در وقتها مخیر تمام میکنند از هر چند بجهت عبد و یک باشد  
شتر بر که بخرد کیزی را به لید و قیمت ان بیایع مذکور و از او کند ان کیزی را  
کند و او بیاید و از او سادی ان کیزی مالی نماند باطل میشود و عتیق مشتری و غلام او  
ان کیزی را و پس میدهد بیایع در حالتی که رقی باشد و اگر حلی از ان مشتری و آن  
باشد او هم غلام بیایع کیزی میشود و این را بنام ابن سالم روایت کرده و بعضی  
نقل گفته اند که عتیق هم باطل نمیشود و ولد هم عبد میشود و این بنسبت و بیخ علی  
رفته الله فرموده که قنوی بر همین است و روایت ابن شام بنام را باطلا  
کرده اند که ذکر ان موجب تطویل است نه هرگاه و حسب کتب دیگر و ان بنده و الفا  
بنده از نفلت مالی برآید لازم میشود و ارب را که او را از او کند و اگر او را احتیاج کند از عتیق  
حاکم او را از او میکند و حاکم میکنند با ندادی ان غلام مذکور وقت از او کرد و در وقت  
وفات او را آنچه کسب کرده و مانده بچش از او کرد و بعد از وفات مالی نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

فیت الی حدیثی شریفی و اگر مال را بداند علی فیتا که اگر بداند مال را  
چون می شود بر من امانی فیت خنده سرکار وانی مگر نه نیست خود چه می شود  
بسیار اگر کسی فیت که استلام من مگر بقبول ولی بزد و منی که بجز این  
است و حدیثی شریفی و حقوق فعلی جاری می شود پس سلب حق منقضی می شود  
کفته اند ان حصه بدول اختیار می یابند و اگر فیت است چه لا یتوان ان فیت  
که حق و اختیار منی مجنون نیست مگر نه درین اشکال است زیرا که قبول ولی مثل  
قبول مولی علیه است چنانچه گفته اند پس اختیار ولی اختیار منی باشد اما در این  
انزادی ملوک اینا کوریت و جدول و عقد شدن بنده یعنی عدم قدرت بر فاعله  
از جانب اعلی باشد از جانب حق تعالی و مسلمانی شدن غلام و در اول الحرب پیش از آنکه  
او مسلمانی ختم شود و اگر درین عید قیمت خود را با ملک از میراثی که باور رسیده باشد از  
آن که باید که او را بخورند و از آن که گفته و در آن از بدندان بنده که او را مسلمانی ختم  
یعنی کوشش با حق یا خدا و یا برادر و دوست و مروت که او هم از آن می شود و گاهی  
کثیر از مولی هم سبب حق می شود پس ذکر کنیم سه چیز که اسباب حق اند و یک کتاب نیز که  
مردم هر سه از آن قبولیت است کتاب التبیان و کتاب التبیان و کتاب التبیان  
از آن که کوفی انانیده را بعد از وفات خود و اگر انزادی بنده و مولی معنی  
بر قوت و یکی می باشد و چون ملوک یا کسی را که عید را خلاصه ام و اگر در آن خود را می  
اظهار است که انهم جائز است و حکم تدبیر و از دستند ان حدیث است و علم تدبیر  
استدعای من بعد میکند اول در عبارت است و بنای چیز که است و بنای  
نشود و بعد صریح من نیست که بلام خود بگوید است حر بعد و فانی  
و انانیده می باشد و وفات من یا بگوید هر کلام می رسد پس قواری یا معنی  
می شود پس فعل و هر حدیث شرط درین حدیث تدبیر مساوی اند و خود را  
بگوید یا انانیده یا هر حدیث حدیث فانی است که انانیده می باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ممنوع شود و با طرب باطل شود و نیز او را این گرفته باشد که کسی را با این  
و اگر کسی را طعمی او پیش از آنکه از تنش جدا شود و بخور آن کسب کند و با این  
غیر از آنکه در تن سمی شود و اگر نزل کند و بر دهنه افتد و با این  
جدا باشد و بگوید که اگر از این سم بماند بعد از فوت اقا پس قول قلمی است اما قسم  
نمود که هر کس که اقامه نموده بر دهنه خود حکم میکند و با این روش اگر کسی  
بوست و المین علی الله فی نفس او کسی جایست که کسی بر دهنه خود جایستی که قلمی  
با خود و آن جایست تفاوت قیمت بر دهنه جانی شود و این تفاوت قیمت باین از این  
و قیمت و نیز باطل نمیشود و اگر گفته شود این بعد از باطل شود و نیز باطل شود  
است هر چه بعد از او و بعد از گاه جایست که بعد از بر کسی را قیمتند جایستی که بعد از او  
میشود و غرضی بر قیمت بعد میگرد و اقای او را میرسد که خلاص کند آن بعد از او را قیمت  
جایستی که کرده و جایز است که بفروشد او را و در وجه قیمت جایست پس اگر خلاص کند  
او را به چیز خود باقی و اگر بفروشد او را و قیمت تمام قیمت بعد باشد پس قیمتش را  
است که بر او جایست بخوده و اگر جایست بقدر تمام قیمت بعد باشد میفروشد او را  
بقدر قیمت جایست و باقی بجز بر کمالی بماند و اقای او را میرسد که بفروشد او را قیمت  
و میرسد او را که جمیع کند از بدیدار و بعد از آن بفروشد او را و نه باقی بماند و قیمت  
بیش از این که جمیع از بدیدار و قیمت نیست اگر بفروشد آن بعد از این است و جمیع  
تبدیر این جایز است و به جمیع نقص تدبیر خواهد شد و در روایتی و او را نهاده که اگر بدیدار  
نقص نقص تدبیر کند بعد از این هم تدبیر باقی باشد و بعد از موت مولی او میشود و کسی  
یا و ارف او را بر او و متنی نباشد و شیخ علی رحمه الله فرموده که این روایت موقوف  
نشد و اگر تدبیر موقوفی بیش از آنکه بعد از او را خلاص کند و عوی مجنی علیه او میشود  
بعد از این جایست بعد از آنکه او را بگیرد و بعد از او را که الحال خوشدست است  
نیز بر گاه که بر دهنه خود باطل شود و اگر اقامه کند او را که قیمتش کسی کند تمام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



کتابخانه جامع اوراق باشد و یک نذر از خود هر کس از این دو که قبول می نماید  
کتابخانه جامع را بخواهد قبول کند و بعضی دیگر نذر که بر او مقتضای آن باشد بپردازد  
کتاب کند بر مذهب و این نذر کند و این است که اگر کتاب کند بخواهد  
بپردازد پس باید که بگوید که در حد مال الکتاب است یعنی بعد از آن که کند او را از حد خود  
بیشتر و قیمت آن نیز در حد مال او میشود و شیخ علی رحمه الله فرموده که مستحب  
است که در صورت نیاز به نذر و در صورت عین مستحب است که کتاب کند بخواهد  
بپردازد و از حد مال الکتاب باشد چیزی و قیمت که آن کتاب را به هم مساوی کند بگوید  
چیزی از مال زکوة خواه قلیل باشد یا کثیر و اگر نذر او مال زکوة نباشد مستحب است که با عطا  
کند بر خود واجب نباشد که اگر شخصی او غلام کتاب باشد و یکی ادای مال الکتاب کند و  
مستحب شود که اگر یک انعام و چیز بکند و شرط بدهد بامید آنکه بخاطر برسد و اگر بگوید اقا  
و چون بخاطر او در نفعین استخراج نام او کند می کند بقرعه اگر در غلام دعوی کند  
بگوید که غلام او بگوید قول قول اقا است با قسم او و بعد از آن بقرعه بین میکنند کتاب  
مردی را که جایز است فروختن مال الکتاب یعنی پیش از قبض پس اگر برساند بعد  
کتاب آن مال را بخری از او میشود و اگر کتاب شرط باشد و حاضر آید از ادای آن  
و فسخ کند مولی عقد کتابت را بر میگردد و ملوک بسوی بندگی مولای خود و جایز است  
فروختن کتاب شرط بعد از آنکه او حاضر شود و از ادای مال الکتاب و افاقه کتاب  
کند و جایز نیست فروختن کتاب مطلق و شیخ علی رحمه الله فرموده که اگر کتاب مطلق  
بخرید از ادای مال الکتاب کلا یا بعضا و مولی فسخ کتاب او کند جایز است که او را  
بم بفرستد اگر از محل حاضر آید تمام او را بفرستد و اگر از ادای بعضی حاضر نشود و حد قیمت  
او را بفرستد و باقی بعد از ادای مال الکتاب از او باشد اگر نذر بگوید که  
و خیر خود را بتمام کتابت بعد از آن بپردازد پس مالک شود و خیر خود را فسخ نکند  
میشود و در میان آنها دار و در هر یک از آنها اختلاف کند اقا و غلام کتاب در مقدار مال

کتابت باید داشت آن ایضا فاسطه پس قول قائل است باقیمانده که در کتابت  
کتابت آن مال در یقوتی در نسبت غریب نیز در هر یک از اینها که در کتابت آن مال  
در کتابت آن مال در نسبت غریب نیز در هر یک از اینها که در کتابت آن مال  
داخل شود و اقبالیان میگویند که حق حق نقد و غیره و گفته اند که باطل است و نیز در کتابت  
بعضی بود برگاه عوضی بودند مشروط بر آن هم باطلی نماند و در بعضی صورتی بود  
و کتابت آن در آن صورت باقی نمی شود و بدانند و در تعداد نه قیمت که عیب دوم در آن مال  
مهر سه باشد نیز یکدیگر در شرح آمده فرمود که عیب کتابت آن در عیب کتابت آن  
و این عیب است چهارم برگاه جرح شود پس عیب کتابت چندین بود که باطل است  
پس آنچه در دست او است اگر در فایده و یون کند تراعی نیست و اگر کتابت کند  
و کتابت مطلق باشد موافق حصه درسد و چون تقسیم آن کنند میان قرضخواهان و  
مولای او و آن عید اگر کتابت مشروط باشد اول او ای وین باید که روزی که در  
تقسیم دین او فاضلت حق قرضخواهان و حق مالک هر دو میشود و اگر غیر دین  
و عید کتابت مشروط باشد کتابت او باطل میشود و آنچه در دست او باشد از مال  
و دایه ای دین آن عید پسندند و در وجه کتابت و اگر بقصد دین نباشد قرضخواهان و  
حصه درسد وین را تقسیم میکنند و خاص دین او نمیشود و اما زیرا که دین فاضل میان مال  
او گرفته پس باز در جایز هستند که کتابت کند حصه از غلام را هرگاه عید آن عید  
و عید یا بر قیمت همان مولی بود و آنچه در حقیقت از جایز نباشد و اگر عید آن غلام  
ملوک مالک دیگر باشد پس اگر آن مالک دوم اجازت کتابت بدو در شریک خود هیچ  
کتابت و اگر اجازت ندهد هیچ نیست زیرا که متفق بر شریک است و نیز عید کتابت  
و متفق نیست در کتابت مال و در صورت شرکت متفق نمیشود و زیرا که در کتابت  
شرکت متفق نمیشود و اگر کتابت مال پس متفق در کتابت باشد اما اگر عید  
متفق نیست بر وجه بقصد اول در احکام موافق متفرعات مالک هر یک است و کتابت

[illegible]

[illegible]

خود متباین که درین مسلم تر و دست زید را فقها گفته اند که در صورت بجز از ادای مال  
الکتابه بهر خود اگر بایزات اقامه کرده باشد جده ادای مال الکتابه حیثی و در وقت پس مال  
و بیایست مقصد و در بیان احکام جنایت کتابت و احکام جنایتی که بر کتابت  
کند و در آن دو قسم است اول در سبب استحقاق جنایت شرط است و آن بیعت مسلمانی  
و یا جنایت کید ~~و یا جنایت~~ و یا جنایت خودی و یا جنایت آبروی یا اگر آن جنایت قتل نفس باشد منی آقا را  
کند یا خد قصاص متعلق بوزنه آقا و در پس اگر اخص قصاص کند و کشتن حکم مردن او دارد  
که کمالی خود مرده است و مالی که از او مانده مال و در آقا است و اگر جنایت قتل نفس باشد  
و قطع عضو یا تدبیر بدن دست و پا پس اگر ورثه هم بدان عضو اندک ببرند بطریق قصاص  
و در این کتابت بحال خواهد بود و اگر جنایت بطریق خطا از کتابت نسبت با قاعده باشد  
و دست متعلق بر قلم کتابت بگیرد و یا جنایتی که هر گاه از او شود ادای دیت دیمه خود کند  
و میرسد آن کتابت اخص کند نفس خود را بدادن و دیت جنایتی زید که این متعلق بصلحت  
نموده و در پس اگر در دست ادای بود بقدر ادای مال الکتابت و دیت جنایت و از او کند  
بجمله از او میشود و اگر کم باشد که ظاهر و کند ادای دیت کند مقدم بر مال الکتابت و بعد از آن  
اگر ظاهر شود که عاقل و رشید از ادای مال الکتابت میرسد آقایی او را که فرسخ کتابت او نماید و اگر عاقل  
او را مالی باشد و عاقل رشید از ادای مال الکتابت پس اگر فرسخ کند آقا کتابت او را در حق مولی  
مخود و دیت جنایت هم ساقط میشود و از نو زیر آن مولی را مالی بر ذمه ملوک خود میباشد  
و مال الکتابت هم ساقط میشود بسبب فرسخ کتابت و دیمه هر گاه کتابت جنایتی کند بر یکانه منی  
و یا ملوک خود و بخند منی علیه او کتابت او بحال خود است و اگر قتل نفس کند عدا و در وقت مقتول  
نکند نفس کند حکم کرده و باید که مال او متعلق با قاعده بگیرد و اگر قتل خطا کند میرسد او را که خود  
و یا ملوک کفای دیت وارش جنایت و اگر مالی نداشته باشد پس میرسد آن یکانه را که  
و یا ملوک خود بخند در بدل ارش جنایت مگر اگر آقا ارش جنایت بدید بخند علیه او پس اگر  
کتابت او را کتابت بحال خواهد بود و دیمه هر گاه جنایت کند ظلم او بر کسی بطریق

خلاصه کتابت امیر رسد که از آن جایز بدو غلام خود را بخواهد من کند بشرطیکه از آن کتابت هرگز  
از قیمت غلام خود و اگر زیاده از قیمت او بود و غیر رسد ملکیت را که از آن غلام بدو بخواهد بدو  
او را که خود و تعلق با آن داده از قیمت مثل جمله هرگاه جایز کند ملکیت بر صاحبش پس اگر  
خدا بخواهد قصاص از او جزو آنست و اگر جایز نباشد خود میرسد و آنرا از آن کتابت  
که تعلق بر قصه ملکیت میکند و پس اگر مالی که در دست او باشد از آن کتابت بدو میرسد  
و اگر مالی که از آن میرسد و خود را خلاص کند از آن عیدی آنها را که او را مالی نباشد بر سر کتابت  
و قیمت من بعد ملکیت باقی قصه ای از آن کتابت هرگاه که بخواهد ملکیت ملکیت ملکیت  
بر آن غلام هر ملکیت بود و بکشد غلام دیگر او را جایز نیست که ملکیت بدو خود را قصاص کند  
و بدو بدل غلام بخانه نقل ببرد و قصاص نیست و اگر ملکیت را بجز غلام باشد و جایز  
کند بعضی از آنها بر بعضی دیگر جایز است ملکیت با قصاص کند باقی لازم برای قتل و حد  
و اگر بعضی بر حد قصاص متضمن ضرر است و تصرفات ملکیت بر مالی خود نباشد پس بر کسی  
ضرر باشد جایز نیست و در قصاص ضرر ملکیت است لیکن برای صلاح محل که اگر فی اقصای  
حیوة این ضرر مستحق شده نیست و هرگاه بکشد ملکیت را حاکم مرده و او که کتابت  
ناجمل میشود و دین مالی آفای است و اگر کتابت کند بر عضوی از اعضای او و عداوت  
کند مالی او باشد قصاص نمیکند آفای را لیکن بر او لازم میشود و از آن کتابت یعنی تفاوت  
قیمت که ملکیت بدو و همچنین اگر کتابت کند بیگانه بود و از او اگر غلام باشد قصاص  
بر او لازم میشود و در هر حالت ثابت میشود و تفاوت قیمت از آن کتابت میدهد زیرا که در اصل  
کتابت او شده و حق هرگاه جایز کند غلام اقا بر ملکیت او عداوت ملکیت طلب قصاص کند  
اقا را میرسد که من کند از قصاص نه اگر ملکیت ملکیت و سلطنت اقا بر او که  
تا هنگامی که مالی ملکیت او را کند و اگر کتابت بطریق خطا باشد و ملکیت طلب از آن  
ببیند بین تفاوت قیمت خواهد اقامت او نمیشود و زیرا که اینکار بمنزله کتابت  
مالی است و اگر خواهد که بکشد از آن کتابت را بجای سوختن میاندازد

مکاتبتی مطلق پس بر کلاه مالیه الکتنا بنشیند و ضربی ادا کند از او می شود و از او حساب همان  
مکاتبتی به نام مکاتبت یا تخت یا غیر آن پس اگر چنین مکاتبتی جایست کند بر خری عدا و قد کلا  
از او شده باشد بود ای مقدار از مال الکتنا بت قصاص بگیرد از آن مکاتبت و اگر  
جایست کند بر ملک قصاص گرفته نشود و آنکه در ملک و حریت معلق گرفته و قصاص عدا از  
خود گرفته نشود و ولد هم نیست و بگوید که تفاوت قیمت جایست بدید بان مجنی علیه ملک بمقدار  
تفاوت قیمت تفاوت قیمت بر زنده او معلق بگیرد و بقدر قیمت و اگر جایست کند مکاتبتی بر  
مکاتبتی که برده و سادی باشد و حریت و عدا بت قصاص جاری میشود و در جانی و اگر حریت  
جایست کند و رایو از حریت مجنی علیه بود قصاص گرفته نشود و از او اگر کمتر باشد قصاص من  
گرفته میشود و اگر جایست کند مکاتبت خطا بقدر حریت او یعنی از من جایست معلق بمقتضای  
که از عاقله او باید گرفت و تغییر عاقله در کتاب الدیات مذکور خواهد شد و نهمه معلق بر قبه  
او بگیرد و اقامی او دایم رسد که خالص کند حصه ملک و کتبت او را با جامی حصه ان از ارش جایست  
خواه ان مکاتبت جایست بر عدا کرده باشد یا بر حریت و اگر جایست کند بر او خری پس قصاص بر حریت  
و از من جایست از او بگیرد و اگر ملک باشد قصاص بگیرد از او و در جایست عدا مکاتبت  
اعلام مکاتبت در وصایا و درین چند سلسله است: ۱. هیچ نیست و صیت کردن و قیمت مکاتبت  
بشی بگوید که بعد از من فلان غلام مکاتبت مرا بفلان شخص دهنده چنانچه هیچ نیست فروختن مکاتبت  
و اگر بگوید که فلان غلام مکاتبت منی اگر عاقله از او ای مال الکتنا بت فرج کتابت نماید پس  
مردم که او را بپوشد چند جایست و اگر مرد و وصیت مذکور برای یک کس کند یا برای دو کس  
کند جایست مثلا بگوید اقا که اگر مکاتبت مال الکتنا بت بدهد و صیت کردم که از او بپوشد  
و اگر خارج از این خارج کتابت نماید همان مکاتبت بعد از من مال الکتنا بت یا بپوشد و عمره بگوید که اگر  
سودی مال الکتنا بت کند مکاتبت بعد از من بپوشد و اگر عاقله او فرج کتابت نماید و او را  
بپوشد بدهد و هر کلاه مکاتبت کند غلام خود را بمقدار کتابت نماید و بعد از آن بپوشد  
بان عدا که او یا بعد از من بفلان بدهد هیچ است و اگر وصیت کند مال الکتنا بت که بپوشد



دست میزند زیرا که هیچ مقدار بر ذمه جبر نمی شود و اگر چه در مال مالکیت است  
مال را از بدین جهت که در مال برای قسیمی است زیرا که مالیکه با بدین مال مالکیت است  
کتابت فاسد مال مکتوب می شود و اگر چه در مال مالکیت است و اگر چه در مال مالکیت است  
جلد پنجم باقی مانده بر این دو صفت است بقیه باقی قسیمی و آنچه در دست فاسد مال  
مقتدر زاید و اگر چه در مال مکتوب است و اگر چه در مال مالکیت است و اگر چه در مال مالکیت است  
باستقامت باقی باطل است و در زیاد و از تمام و اگر چه در مال مالکیت است و اگر چه در مال مالکیت است  
کتابت خواهد که قدری ساقط کند و قدری بر خور کند و در هیچ است و اگر چه در مال مالکیت است  
بنوعی و حقها گفته اند که هیچ نیست زیرا که لفظ هر چه خواهد و لالت بر جستن کنند بر تمام بجز  
حال پس با بدین باقی گذار و چهارم هر گاه بگوید که ساقط است از وسط و وسط با جستن  
در میان ساقط مال کتابت ساقط و ساقط باشد از روی عمد و مانند این که ساقط ساقط شده  
هر یک قطعی بگوید و نباید پس و نیم و وسط است با قیاس عدد و میان و دو طرف که اول و دوم  
بیا با قیاس مقدار مال مانند این که چهار قط باشد و دو قط و دو و در میان و ساقط ساقط  
چهارم چهار و چهار و نیم و ساقط با قیاس مقدار مال سه و چهار و ساقط ساقط  
صفت بدی همان وسط که از باقی ساقط است و اگر چه در میان و ساقط ساقط  
مقدار هم و در هر موصی مختارند هر کدلم از این و دو ساقط که خواهند ساقط نمایند و بعضی گفته اند  
اند که بفرموده بعضی و ساقط می باید نمود و این خوب است و اگر چه در میان و ساقط ساقط  
اقساط و با قیاس مقدار مال جمع می کنند چهار قط مساوی باشند و هر قطعی یک و چهار و ساقط  
چهار و دو و با قیاس مقدار و دو قط که در میان اول قط و قط چهارم واقع شده اند پس از چهار  
قط قط و نیم و ساقط بود و از شش قط سیوم و چهارم و ساقط ساقط  
و صفت موصی ساقط نمایند هر گاه از او کند غلام کتابت خود را و در مرض خود و برای مالی  
کتابت کند و او را پس اگر چاق شود و از آن مرض عشق هم می شود و از آن مرض و او را پس  
و در میان مرض موصی را در مرض خود و او را پس اگر کلام که در مرض ساختن از کثرت مال است زیرا که موصی

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

کلمه در حرف و لغت و کلام و معنی و در سخن و غلامی که باید و باید است و این اول است  
تکلم و جانشین برده و زید که غلام و ملاطفت و تقصیر و تقصیر است پس خبر که هر سخن و خبر  
عالمی است و اگر بگوید از دست بر من جاری می که بر او زنی است این کلمه  
تکلم که جبار با اصل است و همایک است و اگر بگوید که از دست بر من کلمه  
کدام یک باشد چون می شود بر او و می باید و تحقیق اگر بگوید که از دست این عالم  
بلکه این عالم را مالک بگوید از دست یک بیاید بلکه در جهان لازم می شود و او را و علقه  
و پس زید را کلمه است برای اعراض از با قبل بسوی ما بعد پس اگر ما بعد مطلق با قبل  
یا بعد اعراض از با قبل بسوی دوم یا یکبار بعد از قرار باشد و سماع نیست و برده لازم  
می شود و اگر مطلق است با قبل نه شده باشد بلکه می آید با قبل بعد از خواهد بود و اگر از او  
از با قبل لازم می شود که منافاتی با جز اول ندارد و اگر از او گذرد  
تکلم بسوی این مرو نیست لازم می گرداند و اما که بعضی مرو  
تکلم بر من هرگاه اولی با بعد لازم می شود و بر او دیگر از و تحقیق  
تکلم پس از دست بر من بگوید و بعضی معنای فرق کرده اند  
و عبارت و گفته اند که از عبارت اولی لازم می شود و از عبارت دوم  
بر او که قرار در آن غیر از است و معنی شرط و چنین از برای باطل است و تحقیق  
در وقت این فرق است زیرا که بر دو عبارت در عرف افتاده و وقت از هم می  
در وقت معنی میکند و در تحقیق با نیست و اگر را و تحقیق شرط باشد و هر دو عبارت  
از باطل می شود و تحقیق با نیست و اگر را و تحقیق شرط باشد و هر دو عبارت  
و اگر مالک بگوید که فرد ختم بر تو بگذرد و او را بگذرد و چشم خود را غلام دارد  
و هر دو عبارت را که خود را بر تویت او می شود و هر دو عبارت را که خود را بگذرد و هر دو  
بست بر عوی من مساوی می شود و اگر بگوید که مالک این خانه شدم از عین غلامی  
با حسب کردم و این را از باقی می گویم که مانت است و این نیز است از برای تحقیق



[illegible]

بر او ایستادار اند که در عین کثرت و تعدد که نادرست است مال غیر را از دست او بکشند  
نیز بلکه حق تعالی فرموده و لعلک نظر که آنست حق تعالی که بفرموده این بر اهل بیت است  
علامه گفته اند که آنکه بکسر میزند خلاف حق تعالی است و در میان این دو کسر و کشته  
باین معنی نیاید بلکه معنی آنست که تعالی که حق تعالی که بفرموده این بر اهل بیت است  
مفسرین خود و نفس است که در نزد مال غیر باشد و این خوبست و بعضی گفته اند  
و این بدست که گویانوده اند که در حلقه هست و عام روایت آنست که در حلقه است و بعضی  
گویند که از او بر من بایست عظیم جدا هم حکم مال عظیم دارد که قبول میکند و از این تغییر میزند  
در چند تعبیر است و در آن شریعت است زیرا که اصل بر اوست و دست اندازید و بدان  
یا و نیز که در عظیم محض است و در عظیم جدا هم محض است و اگر نظر کنیم باینکه درین عظیم  
و بالغه میفرستد از لفظ عظیم عالی پس باید شد بیک خبری باشد از عظیم و عظیم و شریعت  
گفته اند که فعلی اول از طهر است و اگر بگوید که مالی زیاد از مال فلان باشد و شود و بعد از  
او و خبری نیاید و از آن هر قدر که مقربان گفته اند که بگوید که فلان و شریعت مال او است  
قبول میکند آنچه بنای او را بر آن گذارسته است هر چند ثابت میشود که مال فلان زیاد از  
بوده زیرا که از آن گاهی بکمال خود خبری میدوید و مال گاهی محض هم میباشد و نیز  
مالک و اگر بگوید غضب کردم از تو خبر زیاد و بعد از آن بگوید که مطلب منی غلبه بود  
یعنی ترا از تو گرفته قبول نمیشود و لفظ جمع مکره محمول میشود بر سه که اطلاق جمع بر سه  
مقرر است و است چنانچه اگر بگوید که علی و راجع او و ثانی یعنی از او بر زمین و در میان این  
ست سه و هر یک باید و نیاز لازم میشود و اگر بگوید که از او بر من سهم بر است و بیان  
اینست که تعیین چنین با اختیار او نیست هر چه معین کند باینکه لازم میشود و نیز که بگوید  
آن صحیح باشد و شود و خبری باینست چنانچه گذشت صادر میگردد که اگر مالک است باین  
بگوید که من نمیخلف و هم بر آن ثابت میشود و او و هم و تغییر بر آنست  
بگوید باینست که عظیم میشود و همچنین بگوید باینست و هم بگوید و هم بگوید

[illegible]

[illegible]

در این قسم یاد است اما اگر بگوید که این است و در همه من هزار نیست این هزار که اگر  
در این قسم یاد است بگویند من قبول می کنم و اگر از این هزار که آنچه در همه باشد  
بگویند بگویند در همه من را میگویند و اما نسبت تعلق بین دایره و دایره که تلف  
نمی شود و در این صورت میگوید که این عبارت مثل عبارت اول و عبارت  
و عبارت نسبت زیرا که دو عبارت را به نسبت محاطت و تسلیم مایل که اگر گفته  
و تقریب در محاطت و تسلیم نماید تا من آن میشود پس شاید در عبارت اول  
و نسبت بوده و نسبت تقریب در دایره قرار گرفته و معنی اعطای معنی مخرج  
آمده و نسبت عرب یعنی فلان نسبت از من هزار پس بگویند پس نسبت در  
نسبت در همه گفته لیکن آنچه از همه مانده پس مانده پس ممکن است که نسبت  
تقریب در همه قرار گرفته باشد و بدل همان آورده و دیگر در این در همه  
او باشد و در عبارت تسلیم در همه گفته و آنچه آورده از آن مانده نامیده  
در این پس نسبت باشد و اگر به این و اما نسبت هر دو میشود و اگر بگوید که علی ایف  
یعنی از دست بر من هر دو در این از آن بگوید که این و نسبت بود  
که اگر در هر دو نسبت حال که تلف شده بود یعنی تقریب پس تا آن آن پس  
نسبت قبول می کنند و اگر از این که تلف شده بود و نسبت و نسبت در  
تقریب موجب ضایع نیست و مضمون از علی از این ضایع است اما اگر او عاقل  
که تلف شده بود از آن من بودن تقریب قبول میشود زیرا که منافات با او ندارد  
پس اگر کسی بگوید که این نسبت و یا خانه یکصد و دهم مثلا قبول میکند او را و اما لیکن  
اینکه نسبت تسلیم می شود بر من پس در دایره و در دایره سنی گفته و در این که  
نسبت است مانند آنکه یکصد و دهم ضمه او باشد و دهم برای خود  
نسبت تقریب و او باشد یا جزئی از آن خانه ضمه و دهم ضمه باشد و در  
نسبت آن که نسبت از آن به دایره و در دایره ضمه و دهم ضمه باشد و در

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]







[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رافع على راسه  
 يرف و المني  
 يعني الجاود الحجرة  
 رافع على راسه  
 رافع على راسه  
 رافع على راسه





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

*[The following text is extremely faded and illegible due to poor scan quality. It appears to be a handwritten manuscript page.]*

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

در تمام شیوه و کارها خود درین اشکال است که خدمت الله نیرود و این حاجات  
درست نشود و باید که بیاورد و در بین گفتا کنند پس اگر قصد مکان مشرف  
کرده باشند منعقد نمایند و اما مکان مشرف بیاورد و اگر مکان مشرف قصد کرده  
ند در منعقد نمایند زیرا که بیاورد و نفس فی نفسه عبادتی نیست و اگر نذر کند که اگر خداست  
او را فرزند می دهد او را هیچ بر و یا نذر بابت هیچ بعمل آرد و بعد از آن نذر کننده بگوید  
بجای هر آن فرزندی که بیاورد و یا دیگر از طرف آنچه میفرستند از اصل مال او و اگر نذر کند هیچ  
نذر و مالی نداشته باشد پس هیچ کند بربانیت و بگوید خیریت ای حج از پر و علی نرود  
نذر که روایت درین باب صحیح است و مخالفت دارد با قواعد شرعی پس محل نذر و باشد  
مسائل نذر و نذر کننده روز چهارم و پنجم مانند پنج روز بیاورد و روز چهارم است  
تمامی در پی روزی که نذر و یا بگوید یا متفرق مگر نذر شرط تابع گفته و اگر وقت عمل  
از بهترین است هر چند تا آخر جمعی است و منعقد نمایند و نذر روزی که اگر نذر عباد  
باشد پس اگر قصد صوم عیدین کند یا یک عید یا روزهای ام تشریق کسی که بر سنی باشد یا  
روزه در ایام حیف منعقد نمایند و همچنین هرگاه نذر کند روزه و دریک ممکن باشد و  
ای روز چنانچه نذر کند روزه روز رسیدن مسافر بخانه زیرا که اگر در شب برسد  
پس در روز نرسیده است و اگر در روز برسد شرط روزه بعمل نیاید زیرا که در  
روزه نذر واجب میشود بعد از رسیدن مسافر بخانه و هرگاه در اثنای روز بخانه برسد  
پس قدری از آن روز منقضی شده و قدری باقی ماند و روزه در تمام میباشد و قدری  
روز قیامت از رسیدن خود واجب شده که تمام روز نیست و موجب هیچ باشد و درین  
مسئله وجه دیگر آنست که اگر پیش از زوال بخانه برسد و لیکن در وقت  
ترکب معطر شده باشد بعد از آن نیست و موجب صوم کند زیرا که در صوم حقیقی و صحیح  
روزه های واجب هم جایز است که قبل از زوال غایت کند و اگر بگوید که بعد از غایت  
هم قدم نرود و یا یعنی از خدا بستانای است بر من که روزه بگیرم قدر روزی رسیدن

[illegible]

در مکان دیگر و نذر فسخ بگیرد و بعضی که نه جان داشته باشند شرعاً مانع از رجائی نیستند  
 و بعضی که رجائی که خواهد بود و در آن بگیرد که از عهده خود برمی آید مگر آنکه در شهری روزه  
 نیست بیشتر داشته باشد نسبت بشهر دیگر و یا اعتبار افضل الاعمال احرام و ازاله شهر  
 بگیرد و رجائی باشد روزه گرفتن با آنکه در عیورت از صوم در غیر آن باید بپای  
 نذر نشود و هر کس که نذر کند که روزه بگیرد و در زمانی باید بجهاد روزه بگیرد و اگر  
 نذر کند که در چنین روزه بگیرد و در شش ماه روزه دار باشد و این قول مستند  
 بر او نیست مگر آنکه از زمان و صین قصد سفری دیگر کند مانند دو ماه یا سه ماه که زمان و صین شود  
 زیرا که زمان و صین الفاظ مشترک اند اطلاق میشود بر قلیل و کثیر و در هر ماه و هر گاه  
 نازی پس اقل آنچه مجزئ است دو رکعت است و بعضی فقها گفته اند که یک رکعت است این قول  
 مجزئ است زیرا که یک رکعت در تمام کفای مایه موجب قربت بعمل آرد و معین میکند این کار را  
 مختار است خواه صوم بگیرد و خواهد تصدق کند بجزی و اگر خواهد بود رکعت ناز کند و در بعضی  
 گفته اند که یک رکعت هم کافی است و شیخ رحمه الله گفته اند که در اجرای یک رکعت تردد است  
 و اگر عدم اجزائست و اگر نذر کند که نازی کند و در مسجدی تعیین یا در مکانی معین از مسجد  
 میشود زیرا که این نذر و عبادت و بند واجب میگردد و اما اگر نذر کند که ناز کند در هر  
 مکانی که آن مکان را مرعی نباشد بر اماکن دیگر و فضیلت عبادت بعضی فقها گفته اند که  
 لازم نمیشود و واجب میشود ناز کردن در هر مکانی که باشد و در آن تردد است زیرا که هر گاه  
 ناز در همان مکان نکرده اگر در غیر آن مکان گذارد و نذر و بخیل نیاید و روزه باشد چه  
 آن مختار از غیر بر اماکن دیگر نباشد و اگر نذر کند ناز گذاردن در وقت معین واجب  
 میشود که در همان وقت بگذارد و با جماع علماء است از او کردن بده هر گاه نذر کند  
 بکسبه مسلمانی از او که لازم میشود و نذر و اگر نذر کند که غلام یا غیر معین از او نماید  
 نمیشود و آن نذر و اگر غلام یا غیر معین باشد و رجواز نذر عشق آن خلافت و نذر است  
 که لازم نمیشود و اگر نذر کند از او کردن بنده مجزئ است که از او کند بنده ضعیفی یا کبیری

نذر  
 نازی است در نذر  
 از عهده انظار  
 و همچنین اگر

قوام بود و خواه نیست که اگر کسی بخواهد بگوید که من از شما میگویم و شما را میگویم  
 که غلام خود را فروخته و واجب میشود بر او نفقه و ختنه آن غلام و اگر مستحق باشد  
 آنکس یعنی نفقه گفته اند که باز جایز نیست و چه نیست که در صورت ضرورت و در  
 است زیرا که تعلق بگیرد بفعلی که بر او واجب باشد در بین پادشاه و در صورت ضرورت  
 فروختن باج و اجاره بود و ترک فروختن و اگر نذر کند از او کردن بر نذر قدم خود  
 لازم است که از او کند بنده را که ششاه کند باشد بر او در نذر که ملک این بگویند  
 رو نیست زیرا که که فرق در میان نذر عید کا و غیر معین و عید کا و معین است که  
 کا و معین چیست است از او کردن او در حکم اتفاق است که شرعا منع است و در کار  
 معین گفته اند که شاید در خصوصیتی بوده باشد که بسبب عین مسلمان شود و خاصیت  
 که حضرت امیر المومنین علیه السلام بنده نقرانی خود را از او کرد و او بمان مسلمان شد  
 مسایل تصدق مذکور هرگاه نذر کند که تصدق کند چیزی را و معین نکند لازم است که تصدق  
 بدو هر چند باشد و اگر مقدار آن در نذر معین کند باید همان مقدار تصدق نماید و اگر کما  
 تصدق کنیم مال کثیری باید بشتاد و در هم بدهند زیرا که حق تعالی فرموده و لقد نصرتکم الله  
 فی موافق کثیره و عددان موافق بشتاد و بود و اینچنین معصون و است و اگر کما مال  
 خیر یا جلیل تفسیر کند از اهرم خیر اهرم چند که باشد زیرا که قلیل بود و نظر بعضی کثیر و خیر است  
 پیش از تفسیر میر و دارند تفسیر کند و اگر نذر کند که تصدق کند مالی را در جای معینی باید که در  
 تصدق کند و اگر در جای دیگر کند واجب است که اعاده نماید و در همان مکان و در هر که نذر کند  
 نماید تمام مال خود را لازم است که وفا نذر خود بکند و اگر کم ضرورت تصدق تمام مال داشته باشد  
 قیمت کند تمام مال را و بخود از او تصدق کند مقدار قیمت آن باقی بماند و قبضه معلوم کند  
 که تمام قیمت او را کرده و هر که نذر کند خرج کردن چیزی از مال خود در راه خیر و ثواب تصدق  
 کند از او بر فقره و موئین باور کند از او چیزی باور زیاده یا در خیری از مصالح امور مسلمانان  
 یا نهند ساختن و کاروانی سرا مسایل خیر و در هرگاه نذر کند بهیچ وجهی نذر نکرده

تصدق مذکور

[illegible]



[illegible]

برای این که در ایام ایالات اعتبار کند از سی روز و اگر دوازده بگیرد و ماه شعبان که میست و  
چون یک ماه بعد از آن یک روز دیگر هم روز دیگر می باشد که افطار روز بعد از آن است  
نکته آنکه در روز دوازده بگیرد از ماه دیگر زیرا که از ایالات ایالات و غیره گرفته که خواست  
آنچه و خواه تمام کتابها را کند پس باید سی روز حساب کند و این قولی خوبست و همچنین  
در منی باشد و ایام تشریق در دوازده بگیرد و ماه ذی الحجه را باید روز دوازده بگیرد و ایام  
تشریق از ماه دیگر قضا کند و اگر ذی الحجه ناقص بود باید پنج روز قضا کند نه روز ایام تشریق  
میکرد و بعد دیگر روز دیگر که از ماه کم آمده اگر دوازده یکسال نذر بگیرد باید تمام کند از ماه دیگر  
چون دوازده یکماه و روز دوازده و روز نوزده و در رمضان بود و حید و سبب رمضان و عیدین  
تسلی منقطع نمیشود زیرا که ممکن نیست او را احتراز از رمضان و عیدین و اگر در منی باشد  
ایام تشریق را هم قضا کند و اگر نذر کند روز یکماه و در جمیع باید که احتیاط کند با هر جا که  
در آن حید و رمضان نباشد و هیچ باشد در تمام آن روز و گرفتن در بی و قلش  
است که باقی روز و در روز بی و در بی و اینست که گفت پس بعد از این و در روز دیگر بعد از آن  
تفرقه روز بگیرد و اگر شش روز کند روز را و روز دیگر الحول هم کافی نیست زیرا که درین ماه  
تسلی روز نمیشود و در منی منقطع میشود و بعد از عید و در یکماه نذر کند روز اول  
ماه رمضان منعقد نمیشود این نذر زیرا که دوازده از روز و حجت بغیر نذر پس از نذر  
تکمیل حاصل لازم آید و در آن نذر نیست زیرا که نذر واجب فائده ناکد و موجب میکند  
که اگر ترک نماید کفار و خلف نذر هم بر منی منقطع میشود پس بی فائده نخواهد بود و چهار روز  
معصیت منعقد نمیشود و واجب نمیشود بخلف آن کفار مانند آنکه نذر کند هیچ انسانی خواه  
بدن باشد یا در آب و آتش و آفتاب یا ببلند و همچنین اگر نذر کند که زید را طلا بکشد یا نذر کند  
که شترانی بخور یا فعلی باشد و می کند یا بکشد و اجبی نماید یا بقیسم نذر را بچکد ام منعقد نمیشود  
و اگر نذر کند که طواف چهاروست و چنانکه حکم آن رفت بر کتاب الحج و اقرب است  
که منعقد نمیشود و هرگاه نافر عازب از ادای نذر ساقط میشود و موجب آن پس اگر

[illegible]

وہ تکلیف مانیں لیکن بعضی علما کہتے ہیں کہ اگرچہ یہ سنی ہے

سنو وود اینک

تکلم نامہ جدید نمبر

بسم الله الرحمن الرحيم

مستطاب

مفتی محمد رفیع الرحمن

1. 1940

4/26/50

... 412 ...

24/11/2014

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, filling the page within a decorative border. The text is arranged in approximately 20 horizontal lines. The script is highly stylized and difficult to decipher due to the quality of the scan. The page is framed by a double-line border with decorative corner elements. There are numerous dark spots and artifacts throughout the image, suggesting a poor quality scan or a heavily stained original document.

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم چهارم از هشت علم فقه و احکام است و آن دوازده کتاب است که بعد از آن  
این کتاب در بیان احکام شکار کردن حیوانات است و در بیان آنجا که شکار حلال است و آنجا که حرام  
و آن شکار که شکار شود و باید و نمیکند بر سرند و آنکه حرکت نه بر می داشته باشد و نه بر می خیزد  
از حیوانات شکاری مخصوص است بک شکاری که او را تعلیم شکار کرده باشند و کوه  
شکار شکاری اگر حیوانات درین دیکه خواهد چوید و باشند یا پرند و شکاری که حلال  
است خوردن آن مانند شکار فیرو و پند و غیره و آنجا که در نه گان که آنکه بزرگ باشد  
چون اگر شکار کنند به باز و عقاب و شاه و امثال آنها از جاننده در پرند و شکار خواه  
انبار تعلیم شکار کرده باشند و خواه نکردن باشند و جایز است شکار کردن شکاری و نه  
و هر چه در آن بیان کنند و اگر این آلات هم نبوس برسد بر شکار و کشت و اما حلال  
میشود آن شکار و شیخ علی رحمه الله فرموده که اگر آن الت بعد بدید شکار و برسد  
حلال است و خورده میشود و آنچه می باشد از امراض یعنی تیر که تیر بی بر و پیکان باشد  
و قتی که تیر باشد و شکار فدی شست و حیوان را و همچنین تیر بی پیکان و شطرنج و شکار  
شکاری از برای حلال شدن شکار کشته او که بدج رسد و آنکه معلوم باشد و متحقق  
میشود و به شرط یکی آنکه بر دهنی شکار کشته او و قتی که او را در کشته دهنی از قتی که

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

114

مجله علمی

١٢

[illegible]

[illegible]

431

پروپوزیشن

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

